

ثابت و متغیر در دین

سید کاظم حائری

یکی از شاخه‌های مسأله ثابت و متغیر در دین، وجود یا عدم احکام امضایی (تأییدی) در دین است. اگر این تقسیم احکام به تأسیس و امضایی پذیرفته شود. اولین سؤالی که این بحث در پی خواهد داشت، این است که ملاک تأیید برخی از سیره‌های عرفی چیست؟ آیا عقلانیت سیره است؟ و در این صورت چنانچه این ملاک در روابط حقوقی و اجتماعی عرف امروز نیز وجود داشته باشد، آیا می‌توان امضاء و تأیید شارع را به این موارد نیز سرایت داد؟

و اگر این تقسیم پذیرفته نشود چگونه می‌توان تأیید شارع (قانون گذار دین) را نسبت به برخی از عرفیات زمان نزول آیات قرآن و صدور روایات معصومین(ع) توجیه و تبیین کرد؟

در این گفتگو سؤالات حاضر را با استاد حوزه علمیه قم آیة‌الله سید کاظم حائری مطرح کرده‌ایم، ضمن تشکر از استاد که این فرصت را در اختیار ما گذاشتند، امید است که این بحث بسیار جدی و مورد نیاز جامعه امروز ما خوانندگان را سود افتد.

بسم الله الرحمن الرحيم

من فکر می‌کنم در این سؤال دو معنا خلط شده و این سؤال به صورت بدی در آمده است، در صورتی که اگر این دو معنا از هم جدا شود، مشکل حل می‌شود، ما به یک معنا می‌گوییم همه احکام تأسیسی هستند. هیچ امضایی نداریم و آن به این معنا است که ما عبد خداوند هستیم؛ درست است که خداوند چیزی را که می‌خواهد گاهی مطابق می‌شود با خواسته عرف، ولی ما به این دستور به آن خاطر که مطابق با عرف در آمده عمل نمی‌کنیم، بلکه به این خاطر که خداوند خواسته و این معنا، همه احکام تأسیسی می‌شود.

مثلاً یکی از احکامی که خیلی امضایی بودن آن روشن است، اصل موافقت دین اسلام با خرید و فروش است، در اصل خرید و فروش احل الله البیع وارد شده است، حتی اینکه از روشن‌ترین احکام امضایی است، به معنای اول تأسیسی است، درست است که عقلاً از پیش صحت عقد بیع را می‌دانستند، اما اگر این نبود که خداوند جعل کرده، ما انجام نمی‌دادیم، مردم گفته‌اند که گفته باشند، ما که عبد مردم نیستیم؛ به این معنا همه چیز تأسیسی می‌شود. منتهی به یک معنای دیگری می‌توانیم احکام را دو قسم کنیم، تأسیسی و امضایی، آن معنای دیگر این است که همان احکامی که همه آن تأسیس است و همه آنها با جعل و قرارداد خداوندی تأسیس شده ولی جعل خداوندی یا مطابق می‌افتد با آن چیزی که از قبل پیش عقلاً هست و اگر خداوند هم نمی‌گفت عقلاً همان را می‌گفتند، به آن دسته امضایی می‌گوییم و آن دسته‌ای که عقلاً و عرف نمی‌دانستند اسمش را می‌گذاریم تأسیسی، یعنی چیزهای جدیدی که قبلاً در دسترس عقلاً و عرف نبوده، به این معنا ما تأسیسی داریم و امضایی. پس در اصل، حقیقت و هویت حکم، همه جا یک چیز است و آن جعل و قراردادی است که خداوند قرار می‌دهد، دیگر دو قسم ندارد، این با یک دید. اینها را اگر از هم جدا کردیم، آن وقت تمام این مشکلاتی که به نظر می‌رسد حل می‌شود.

به نظر شما مقیاس تأسیس و امضا چه چیزی است؟

مقیاس در تأسیس و امضا دو چیز است. 1- گاه می‌شود عقلاً بنایی دارند و بر این بنا باعث می‌شود، لفظ شارع یک ظهور اطلاق خاصی پیدا کند. مثلاً ممکن است کسی بگوید اگر نبود بنای عقلاً شاید اطلاق احل الله البیع پا نمی‌گرفت. احل الله البیع در مقام تشریح است، در مقام تشریح، اطلاق در آن پا نمی‌گیرد، ولی چون ضمناً حلیت بیع پیش از آنکه جعل و تأسیس شریعت باشد، یک بنای عقلایی است؛ این بنا و ارتکاز به دلیل لفظی ظهور می‌بخشد و لذا هر جایی که یک قرار عقلایی از پیش داشتیم ظهور لفظ منصرف می‌شود به آنچه مطابق همین قرار باشد و این ظهور حجت است، نه قرارهای متأخر عقلاً، روی این مبنا قرارهای فعلی به درد نمی‌خورد، چون متأخر از ظهور اولیه لفظ شارع است.

یعنی مقیاس اسن می‌شود که هر قراری که در زمان نص بوده و این قرار اثری بر ظهور عرفی که از نص فهمیده می‌شود، گذاشت، چونکه ما به مبدأ حجیت ظهور ایمان داریم، این قرار حجت است، اما اگر قرار از نظر تاریخی بعد از نص بود یا قرار در زمان نص بود ولی نص خودش آمد و قرارداد را نفی کرد یا اصلاً قرار نبود، در این سه مورد حکم، تأسیسی خواهد بود. 2- گاه می‌شود ما قرار و بنای عقلاً و ارتکاز عقلاً را از این راه نمی‌خواهیم بپذیریم که اثر روی ظهور لفظ گذاشته، بلکه از این راه می‌خواهیم بپذیریم که این قرار عقلایی در زمان شریعت بوده و شریعت آن را دیده و سکوت اختیار کرده و رد نکرده است. این رد نکردن عرفاً دلیل بر امضا است، حال یا عقلاً دلیل بر امضا است که می‌گوییم اگر قبول نداشت، واجب بود بر او رد کند، یا عرفاً دلیل بر امضا است، نمی‌گوییم که واجب بود، ولی سکوت شریعت ظهور در موافقت دارد. و این را اسمش را می‌گذاریم امضا، گرچه به صورت معنای اول باز هم تأسیس است، بنابراین معنا، آیا بناهای جدید حجت می‌شود، یا نمی‌شود، این سؤال پیش می‌آید، خوب چه کنیم با بناهای عقلایی جدید که در آن زمان نبوده، آیا حجت می‌شوند یا نمی‌شوند، در اینجا بحث شعبه‌های متعدد پیدا می‌کند، آنچه که اول به ذهن می‌رسد این است که بناهای جدید ارزشی ندارد، چون حجیت آن بناها به خاطر سکوت شریعت بود، و این بناهای جدید چون آن وقت نبوده، سکوت شریعت نظر به آنها نداشته، لذا ارزشی ندارد. ولی این مطلب روی یک سری از مبانی شعبه‌های متعدد پیدا می‌کند که به اجمال می‌گوییم:

گاه می‌شود، بنا جدید است ولی هسته و نکته مرکزی آن قدیم است، فرض کنید بیمه یک عقد جدیدی است، ولی هسته مرکزی آن قدیم است. هسته مرکزی آن اصل قرارداد است، منتهی خود مصداق این قراردادها را مردم حالا انجام می‌دهند. آن وقت به آنها نرسیده بودند، یا احتیاجی به آن نداشتند، ولی کاملاً اینکه قرارداد باید به آن عمل شود، این یک ارتکاز قدیم است، در اینجا وارد آن بحثی می‌شویم که آقایان با هم اختلاف دارند که آیا هسته مرکزی یک بنایی اگر قدیم باشد، کافی است از برای اینکه بتوانیم بگوییم سکوت شریعت دلیل بر امضا است؟ حال در نظر آن کسانی که بگویند کافی است حجت می‌باشد و آنها که کافی نمی‌دانند، در نظر آنها حجت نمی‌شود، البته برای موردی که مثال زدیم چون اوفو بالعقود داریم، به مشکلی بر نمی‌خوریم، هر چند که قرار جدید است، ولی به هر حال عقد است. در جایی که فقط بخواهیم از سکوت شریعت استفاده کنیم، مبانی متعدد دیگری هم هست، یک نظر می‌گوید که سکوت شریعت دلالت آن، عقلی است و اشاره کردم که آیا عقلی است یا عرفی. یک نظر می‌گوید عقلی است، وقتی که عقلی شد، پس هیچ فرقی نمی‌کند، بین قراردادهای قدیم و قراردادهای جدید، قراردادهای جدید هم عقلاً مواجه بود با شریعت، اگر می‌دانست ما اشتباه می‌کنیم، واجب بود همان موقع بگوید: ایها الناس به چنین اشتباهی نیافتید. گرچه در آن روز بیمه نبود، ولكن امر هدایت اختصاصی به گمراهانی که در زمان شریعت باشند، ندارد، ما آدمهایی هستیم وقتی ندانیم گمراه هستیم، شریعت لازم است که ما را هم هدایت کند پس سکوت او دال بر امضاء بناهای امروزه هست اما اگر گفتیم و دلالت سکوت شریعت تنها عرفی است، عقلی نیست، پس عرف امکان دارد نسبت به این چیزی که ریشه آن قدیم بوده و خود آن جدید است، استفاده امضا نکند. گاه می‌گویند که نخیر عرفی هم که باشد چون ریشه آن قدیمی بوده، همان ریشه را امضا کرده، اینها فروع است، و گاه می‌شود مطلب مرحوم کمپانی مورد قبول واقع گردد، او می‌گوید چون شارع خودش سیدالعقلا است، نمی‌شود چیزی را

که عقلا پسندیده‌اند، شارع نپسندد، روی این مسأله هم مشکلی پیش نمی‌آید، هر چند قرار جدید است، شارع هم سید العقلا است، این هم در هر زمانی همان قرار را خواهد داشت، اینها شکلها و شعبه‌هایی است که هر کام برای خودش بحثی دارد که کدام صحیح است و کدام نادرست.

به نظر شما راه حل مرحوم کمپانی خیلی از مشکلات را حل نمی‌کند و راهگشا نیست؟

می‌تواند راهگشا باشد ولی مقبول نیست، زیرا سیدالعقلا گاهی با زیر دستانش مخالفت می‌کند، یعنی آنها جوری می‌فهمند و آن سید العقلا بهتر می‌فهمد. یا طور دیگری القا می‌کند و تذکر می‌دهد.

در مورد واجبات عقلی، مثل اموری که مورد نیاز جامعه است و هر عرفی می‌داند که باید انجا دهد، چرا باید به حکم شارع نیاز داشته باشیم؟

برای اینکه ما عبد شارع هستیم، یعنی شما خیال نکنید که ما تنها در عبادیات تابع شارع هستیم، بلکه باید بدانیم که بخش توصیلات هم جزء شریعت است. به دلیل اینکه 1 - حداقل عقاب در مخالفت آن هست، اگر ثواب در موافقت نباشد.

2- ثواب هم، در صورتی که همان توصیلات به نیت موافقت خاص با شریعت انجام شود، وجود دارد.

دو مطلب در اینجا هست، یکی اینکه در زمان غیبت که ما دسترسی به حکم واقعی شارع نداریم، چگونه می‌توانیم بفهمیم که عقلا در حکمی اشتباه کرده‌اند یا خیر، و دیگر اینکه دلیل شما بر تابعیت از شارع خلاصه‌اش لزوم ثواب و عقاب است، و این یک مسأله کلامی است، و ما را از بحث اصلی دور می‌کند. نظرتان درباره این دو مطلب چیست؟

مراجعه بقاعده‌های فقهی و نصوص عامه و خاصه و قواعد اصولی از جانب فقیه آگاه مشکل را حل می‌کند، اما دلیل بر وجوب متابعت از شارع خلاصه می‌شود در دلیل مولویت خداوندگار عالم که آن دلیل کلامی است، زیرا اصول وجوب متابعت شارع مسأله کلامی است، اما ثواب و عقاب از توابع مولویت مولی و وجوب اطاعت اوست نه دلیل بر وجوب اطاعت و تابعیت.

مسأله مهم آن است که با توجه با تاریخ اعراب صدر اسلام، بعضی احکام عبادی - اجتماعی مثل قصاص، که در یهودیت نیز بوده، به نوعی تأیید شده است، یا تأیید برخی احکام عرفی مثل؛ حرمت ماههای حرام، و تجویز انواع معاملات و روابط حقوقی مثل ضمانت عاقله، در مورد دبه قتل خطایی، و غیره به نظر شما ملاک این تأییدها چیست و آیا این عمل شارع دلیل بر اینکه در موارد احکام عقلاء نظر خاصی نداشته است، نمی‌شود؟

مواردی را هم داریم که پیامبر (ص) امضا نکرده، و نه تنها پیامبر که شریعت مستمر یعنی ائمه علیهم‌السلام نیز تأیید نکرده‌اند، مثل این که عقلا شرب خمر یا مقدار کم شرب خمر را جایز می‌دانستند، ولی شریعت همین مقدار کم را هم جایز نمی‌داند، یا مثل حرمت ربا یا موارد دیگر و امثال آن که، زیاد است. لذا ما نمی‌توانیم به دلیل اکتفا کنیم و بگوییم چون غالباً شریعت همان مطلب عقلایی را امضا کرده، امروز هم غالب احکام عقلای مورد تأیید شارع است. این منطق غلط است. چون مخالف آن را هم داریم، و کم هم نیست، بنابر قاعده اذا جاء الاحتمال، بطل الاستدلال و لذا دیگر نمی‌توانیم یقین بکنیم.

چه ضرورتی دارد که ما معتقد باشیم، شریعت در همه شؤون بشر دخالت می‌کند.

به دلیل اینکه شریعت کامل معنایش اینست، باید همه جا را گام بگذارد، دین حالت عرفانی و اخلاقی را در ما ایجاد می‌کند، ولی نیامده تنها این حالت را به ما بدهد، بلکه قرب الی الله را به ما می‌دهد، مسائل دنیوی را هم می‌دهد، نظم به دنیا می‌دهد. هدف،

سعادت دنیا و آخرت است. این هدف شریعت است. شریعت کبریات را می‌دهد، مثل لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة، و نظر مرحوم کمپانی که می‌گوید: شریعت سید العقلا است و باید با عقلاء موافق باشد، این غلط است، متقدمان و متأخران این نظر را رد کرده‌اند، اشتباه ایشان این است که بین عقل و عقلا خلط کرده است. چون عقلا احکامی که دارند، منشأ حکم آنها تنها عقل نیست، عقل یک منشأ حکم آنان است. عادات، یک منشأ دیگر حکم آنان است، عواطف نیز یک منشأ دیگر حکم آنان است. احکام عقلایی با احکام عقلی این فرق را دارد که احکام عقلی تنها منشأ آن عقل است، ولی احکام عقلایی مجموعه‌ای از و رسومات است که همه اینها در آن اثر می‌گذارد.

به نظر می‌رسد باید برای موارد تأیید شارع ملاکی پیدا کنیم و الا بحث با کمی شدن ملاک‌مند نمی‌شود، اینکه ما مواردی با وفاق پیدا کنیم و شما مواردی را بر خلاف عرف و عقلا مطرح کنید، مسأله‌ای را حل نمی‌کند، گذشته از اینکه تحصیل یقین در اکثر احکام منتفی است، به نظر شما ملاک چه چیزی می‌تواند باشد.

به هر حال در اینجا چند قسم را گفتیم، قسم اول این بود که بناهای عقلا ظهور به الفاظ شریعت می‌دهد و طبق این نظر بناهای امروز ما را شامل نمی‌شود. قسم دوم این بود که بنای عقلا موجب می‌شود که سکوت شریعت دال بر امضا است. قسم سوم این است که گاه می‌شود بگوید بنای عقلا مصداق‌هایی برای کبریاتی که قبلاً شریعت داده، درست می‌کند، از قبیل اوفو بالعقود که کبری است و مصداقش بیمه است که عقلا آن را کشف کرده‌اند. این روشن است که هر چه قرارداد جدید پیش بیاید، مادام که مصداق برای همان کبریات شریعت باشد حجت است و انجام می‌دهیم و در این قسمت فرق بین بناهای قدیمی و بناهای جدید نیست. قسم چهارم آن است که وضع مصالح و مفاسد زمانه و روز و مکان و خصوصیات آن اجتماع طوری است که قابل انطباق روی یک کبری کلی نبوده لذا شریعت مجبور شده آنها را واگذارد به ولی امر کند، که ولی امر در هر زمان طبق تشخیص مصلحت دستوری دهد؛ این هم یک نوع از آن احکام است که بسیاری از مفاسد و مصالح این جوری می‌شود. بر فرض آن زمان چون چاپ به این صورت نبوده، حق چاپ مفومی نداشته، و امروزه که هست اگر به فتوای امام که می‌فرماید دلیل بر صحت چنین حق در کتاب و سنت نداریم، طبق این فتوا به این نتیجه می‌رسیم که خوب ولی امر می‌تواند دخالت کند؛ چون حق چاپ امروزه یک چیز گسترده‌ای شده است و اگر راه را باز بگذاریم کتاب هر کس را بگیریم و چاپ کنیم مفاسد دنبال آن می‌آید که در اینجا ولی امر دست می‌دهد که حق چاپ و نشر حفظ شود یا احتکار، امکان دارد در زمان شریعت از احتکار بعضی از کالا جلوگیری شده باشد ولی امروز از احتکار همه یا اکثر کالا جلوگیری شود. یا مثلاً در مورد زکات، حق به نظر من آنست که در این موارد جا دارد ولی امر تغییراتی مطابق با روز بدهد (البته من در مقام فتوی دادن نیستم)، خلاصه قسم چهارم آن است که ما یک سری از مصالح و مفاسد را یا گاه بناهای عقلایی را اگر نتوانستیم به وجهی از وجوه سابق برگردانیم نظر یا یک بنایی زمان نصوص نبود که سکوت شارع دال بر امضا باشد یا مثلاً در ظهورات الفاظ نصوص دخالت کند؛ خوب در این صورت ولی امر داریم و جامعه بدون ولی امر نمی‌تواند زندگی حقیقی خود را بیابد. آن وقت ولی امر در این گونه جاها دخالت می‌کند دخالت آن هم به معنای جعل است نگوییم جعل برای خدا و پیغمبر است به این چه مربوط است، چون در مواردی هم حق برای اوست. یعنی شرع کبری را داده که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی اطاعت کنیم خدا و رسول و ولی امر را بعد مصداق آن این است و یا امر می‌کند که زکات بدهید. حال مصداق زکات چه چیزی می‌تواند باشد و هر چه هست، از مصادیق اطاعت و عبادت می‌شود؛ همه اینها عبادت به معنای عام می‌شود چون که ما عبادت را معنای عام می‌کنیم. نقل است از مرحوم مقدس اردبیلی که 40 سال از عمر او گذشت حتی یک مباح انجام نداده این کارهای ما یعنی خوردن و خرامیدن را انجام می‌داده ولی مباح انجام نمی‌داد چگونه؟ به این صورت که برای همه امور مباح نیت قرب می‌کرده می‌خوابیده تا آماده برای نماز شب شود. بهاین معنا عبادیات خیلی وسیع می‌شود و تا حدی که تا آن عارف بالله می‌تواند ادعا کند که اصلاً هیچ مباحی هم انجام نداده است.

آیا احکام صادره از ولی امر احکام دین محسوب می‌شود یا از قبیل اعمال ولایت است؟ اگر از قبیل اعمال ولایت باشد که اینها را هم عقلای دنیا دارند و نیازی به این همه تفسیر نیست و اگر دین باشد به تعداد ولایت فقیهانی که در طول زمان پیدا می‌شوند، دین پیدا خواهیم کرد چون مصالح جامعه هر روز در حال تغییر است. نظر شما در این باره چیست؟

حکم دین اطیعوالله و اطیعوالرسول و اولی الامر منکم است که اطاعت ولیّ امر را واجب کرده و احکام صادره از ولی امر مصادیق این کبری هستند.

اجازه بدهید یک بار دیگر سراغ سؤال اول خود برویم و ببینیم چگونه با دو معنای تأسیسی که حضرتعالی فرمودید، مشکل احکام امضایی حل می‌شود؟ آیا همه مواردی که شارع در زمان خود تأیید کرده است در حق ما هم جاری است؟ و از طرف دیگر با قرارهای عقلایی جدید چه باید کرد؟

همه چیزهایی را که شارع در زمان خود تأیید کرده در حق ما هم جاری است مگر آنچه را ولیّ امر با حکم ولایی عوض کند یا بسبب تبدل مصداق، موضوع حکم عوض شود اما قرارهای عقلایی آنچه از آنها مصداق ظهورات آیات یا روایات را درست می‌کند مانند عقود جدید که مصداق اوفوا بالفقود می‌شوند، شرعی و ممضی خواهد بود و آنچه را که چنین نباشد ولی مصلحت در اجراء آن باشد، ولیّ امر امضاء خواهد کرد و در غیر این صورت اعتبار ندارد.

والحمدلله رب العالمین